



نگاه انتقادی به عقل و معرفت دینی در مکتب تفکیک

محمدجواد رودگر

بحث درباره مکتب تفکیک، از مباحث عمده در عصر ماست. به نظر می‌رسد باید مکتب تفکیک را از جهات و زوایای گوناگون مورد تدقیق و مذاقه قرار دهیم؛ هم از نظر تاریخی و هم از نظر تطوراتی که در درون آن در هشتاد سال اخیر به وقوع پیوست. چنین کاری را باید از دو جهت به انجام رساند؛ اول، از جهت خود نظریه‌پردازان این مکتب همچون آقامیرزا مهدی اصفهانی، شیخ مجتبی قزوینی، تا امروز که سخن‌گویان علمی، کسانی چون آیت‌الله سیدان و استاد محمدرضا حکیمی‌اند؛ در واقع از جهت تطوراتی که در نیم قرن اخیر در میان متفکران یا ایدئولوگ‌های آن یافته است؛ دوم، از جهت قرائت‌هایی که نسبت به مکتب تفکیک وجود دارد یا نوع مواجهه‌هایی که برای شناخت و نقد آن به وجود آمده است. در اینجا نیز قرائت‌های متفاوت و متناقض وجود داشته

است. البته عنوان مکتب تفکیک به وسیله استاد حکیمی ساخته شده است و بسیاری از بزرگان و مبلغان این مکتب، به جای این عنوان، ترجیح می‌دهند از مکتب یادشده همچون گذشته با عنوان «مکتب معارف خراسان» یاد شود. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد نام‌گذاری «تفکیک» تا اندازه‌ای نیز دقیق است. در واقع اینها میان وحی و معرفت و حیانی با عقل و معرفت‌های عقلی از جمله معرفت‌های فلسفی و با معرفت‌های قلبی و شهودی و عرفانی تفکیک قائل‌اند. در واقع ادعای اصلی و بنیادین مکتب تفکیک همین است که باید میان وحی با عقل و دل و رهاوردهای این دو که عمدتاً مقولات عقلی و عرفانی است، مرزبندی کرد. نخست لازم است تفکیکی را در مکتب تفکیک رقم بزنیم؛ به گفته برخی بزرگان اگر دیدگاه‌های میرزاهادی اصفهانی و شیخ مجتبی قزوینی و خود ایشان را «تفکیکیان» بنامیم و کسانی را که در دوران متأخر با آنها مواجه‌ایم «نوتفکیکیان» یا «تفکیکیان معتدل و ملایم» نام بگذاریم که آیت‌الله جوادی آملی نیز در کتاب *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی* به این مقوله اشاره کرده‌اند. اگرچه اینک با برخی تفکیکیان افراطی نیز مواجه‌ایم که به نظر می‌رسد بزرگان تفکیک روش و منش آنان را قبول نداشته باشند. ما نیز با نگاه به تطورات نظری مکتب معارف خراسان نسبت به عقل، دستاوردهای نظری و تجربی و... به این تفکیک خواهیم رسید. ممکن است بزرگان این مکتب چنین تقسیم‌بندی را نپسندند؛ ولی برای تحلیل و واکاوی نظری، جز قائل شدن به چنین تفکیکی راهی نیست. مدعیاتی که برای مکتب تفکیک برمی‌شماریم، به نوتفکیکیان برمی‌گردد.

ایشان معتقدند: ۱. وحی، ناب و پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام، معصوم‌اند و نباید با علوم و معارف عقلی و شهودی که هم خود این علوم و هم صاحبان این علوم

[فیلسوفان و عارفان] مصون از خطا نیستند، آمیخته شود. این آمیختگی، ناب‌بودنِ معارف الهی را مخدوش می‌کند؛ پس نباید این دو را با یکدیگر درآمیخت؛ ۲. کلام ناب و حق محض (وحی) و آنچه از پیامبر و عترت طاهره ایشان بر جای مانده است، چون حقیقت محض‌اند باید آنها را خالی‌الذهن و بدون پیش‌فرض ادراک کنیم. در واقع از دستاوردهای بشری در حوزه فهم کلام ناب وحی و پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام استفاده نکنیم؛ ۳. اگر از معرفت‌های بشری در فهم وحی و معرفت‌های وحیانی بهره بگیریم، اختلافات و تشتت‌های فکری متعارض در معرفت‌های بشری، درک ما از معرفت‌های وحیانی را خدشه‌دار خواهد ساخت؛ ۴. اگر میان عقل و معارف شهودی تفکیک قائل نشویم، گرفتار تأویل‌گرایی و تفسیر به رأی خواهیم شد. اینها چکیده مدعیات آنهاست.

از سوی دیگر، آنان از عقل، نفس و علم، تعریف خاصی دارند که در کتاب‌هایی مانند **ابواب‌الهدی** از *آقامیرزا اصفهانی* یا **بیان‌الفرقان** از شیخ مجتبی قزوینی و بسیاری دیگر آمده است و این مسئله جای بررسی مستقل و مستوفی دارد. نکته اینکه آنها هنگامی که از عقل حرف می‌زنند، «عقل فطری» را مد نظر دارند. می‌گویند تا آنجا که بفهمیم، نیاز به دین داریم و در جهت اثبات خدا، صفات الهی، معاد و... استدلال کنیم، عقل فطری کفایت می‌کند. آنها عقل را در ساحت معرفت‌شناختی دین و به گفته آیت‌الله جوادی *آملی*، به عنوان کلید می‌انگارند که فقط می‌تواند ما را به حیطة دین وارد سازد و از آن می‌توان به «عقل مفتاح» یاد کرد. می‌گویند عقل فطری به کاستی‌های خود واقف است و می‌داند باید از راه معرفت کامل یعنی معرفت وحیانی به سرمنزل مقصود برسد. درست است که در حوزه هستی‌شناختی دین، عقل به خودی خود منبعی برای

وجود دین نیست و می‌داند که در این حوزه تنها علم و اراده ازلی الهی نقش دارد؛ اما در اینجا عقل، منبعی معرفتی برای شناخت اصل دین است، نه منبع تولید دین و آموزه‌ها و گزاره‌های آن، آن‌چنان‌که وحی است. اینجا عقل، اهل درایت و معرفت است، نه ولایت و حکومت. عقل در حوزه شریعت، هر جا حضور دارد، به عنوان مُدرک است، نه حاکم. در این مورد اشتراکی میان تفکیکیان و غیرتفکیکیان وجود دارد و هر دو طیف فکری معتقدند عقل، عقلِ مفتاح است. تفکیکیان معتقدند قلمرو فعالیت و کارکرد عقل در همین اندازه است، نه غیر آن و از این اندازه نمی‌تواند فراتر رود؛ ولی مخالفان تفکیک قائل‌اند که عقل می‌تواند «عقلِ مصباح» نیز باشد؛ یعنی عقل در این اندازه نیست که فقط ما را وارد خانه دین کند و ما دیگر کاری با عقل نداشته باشیم، بلکه معتقدند آنگاه که وارد منزل دین شدیم، در آنجا معارف و آموزه‌های گوناگونی وجود دارد. تبیین و تحلیل اینها به دست کیست؟ در تمام حوزه‌های دین (فقهی، عقیدتی، حقوقی، اخلاقی و...) با تمام گستردگی‌شان عقل است که باید دست به تبیین و فهم درست این موارد بزند. البته منطقه‌های ممنوعه‌ای برای عقل در حوزه اعتقادی وجود دارد که از قضا خود عقل به آن حوزه‌ها آگاه است و نکته اینکه خود عقل، به محدودیت‌های خود در این منطقه‌ها اذعان دارد و این، نشانه پویایی و کارآمدی عقل است؛ برای نمونه، مقوله ذات خداوند و صفات او که عین ذات او می‌باشند، از همین منطقه‌های ممنوعه بوده که هم در احادیث و روایات به آن اشاره شده و هم خود حکیمان متأله و عارفان سترگ ما بدان اشاره کرده‌اند. در بحث‌های فلسفی و عرفانی ما به این مسائل اشاره شده است. در کتب عرفانی مثلاً شرح مقدمه قیصری همین نکته آمده است؛ وی مطرح

می‌کند که آنجا که مسئله، مسئله ذات الهی است «وَأَمَّا الذَّاتُ فَحَارٌّ فِيهَا جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ: در مسئله ذات، هیچ‌کس راه ندارد ... حتی انبیا و اولیا، چه رسد به فیلسوفان و عارفان». همان تعبیری که امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه اول **فَهج البلاغه** بدان اشاره کرده است: «لَا يَدْرِكُ بَعْدَ الْهَمَمِ وَ لَا يُنَالُ غَوْصَ الْفِطْنِ»؛ نه «بَعْدَ الْهَمَمِ» (حکیمان) بدان‌جا راه دارند و نه «غَوْصَ الْفِطْنِ» (عارفان). گفتنی است که هم عقل و هم دل به این مقوله گواهی می‌دهد. در حوزه‌های فقهی و تشریحی نیز به همین شکل است که بیشتر در جزئیات حوزه شریعت است.

در اینجا مغالطه‌ای وجود دارد که باید بازشناخته شود؛ اگر مطرح کنند که آیا عقل می‌تواند در همه حوزه‌های هستی‌شناختی دین به عنوان منبع معرفتی وارد شود؟ پاسخ منفی است و آنها خواهند گفت که ما نیز همین را می‌گوییم. باید گفت این نکته‌ای نیست که فیلسوفان و عارفان الهی بدان اعتراف نداشته باشند. محل نزاع اینجا نیست. محل نزاع در ساحت معرفت‌شناسی دین و معرفت دینی است.

البته منطقه‌هایی وجود دارد با عنوان «منطقه الفراغ» که دقیقاً عکس منطقه‌های ممنوعه‌اند و در آنها عقل می‌تواند جایگاهی منحصر به فرد داشته باشد و اگر از «عقل معیار یا میزان» سخن بگوییم و آن را معیاری «مطلق» برای دین و وحی و معارف الهی قرار دهیم، در موضعی قابل نقد وارد شده‌ایم. از قضا فیلسوفان و عارفان بزرگ ما معتقدند به هیچ عنوان نمی‌توانیم عقل را میزان و معیاری «مطلق» برای دین قرار دهیم. اگر عقل را از معیار مطلق بودن - حتی به لحاظ معرفت‌شناختی - بیرون آوریم و نگاهی نسبی بدان داشته باشیم، چنین عقلی می‌تواند معیاری برای سنجش بسیاری از معارف دینی ما باشد. در آموزه‌های

ائمه علیهم السلام نیز همین نگاه به چشم می خورد. اینکه گفته اند اگر روایتی از ما دیدید، به قرآن برگردانید، پرسش پیش می آید که چه کسی می تواند چنین کند؟ در اینجا عقل می تواند نقش داشته باشد؛ یا آمده است که ما می توانیم با عقل قطعی احادیث یا روایاتی را که از معصومان نقل شده، بسنجیم. همچنین در بحث های عرفانی مثلاً در **تمهید القواعد** / **ابن ترکه** و دیگران نیز چنین بحث هایی آمده است. ایشان معتقدند یکی از معیارهای سنجش شهودهای عرفانی، عقل قطعی و سلیم بشری است؛ جدا از اینکه در چهارچوب عرفان نظری، عقل است که می تواند به کشف و شهودهای عرفانی جنبه استدلالی دهد. اگر بخواهیم استدلال مخالفان تفکیک را در ساحت هستی شناختی دین خلاصه کنیم، باید بگوییم «العقل هو السراج لا الصراط» یا «العقل دلیل المؤمن» که در جلد اول **اصول کافی** و در احادیث ائمه علیهم السلام آمده است. در حوزه معرفت شناختی نیز جایگاه عقل، هم مفتاحی و هم مصباحی است. به گفته استاد **جوادی آملی**، عقل در هندسه معرفت دینی «هم سطح» با نقل در درون دین است، نه در مقابل و بیرون از مرز آن.

بزرگان مکتب تفکیک، از نظر علمی و معنوی، عالمان بسیار برجسته ای بوده اند. اگر بخواهیم از منظر انگیزه شناسی و انگیزه شناسی به این قضیه نگاه کنیم، آیا انگیزه این بزرگان این بود که کاملاً عقل را تعطیل کنند؟ قطعاً خیر! ولی پرسش اینکه آیا آنچه از آنها به لحاظ معرفتی باقی مانده، یعنی انگیزه های آنها نیز ما را به همین نتیجه می رساند؟ به نظر می رسد به ویژه در مکتب معارفی اولی، چنین ایهامی وجود دارد؛ آن گونه که گاهی اینان را «نواخباریون» می نامند. در میان اهل سنت و شیعه، جریان های فکری گوناگونی شکل گرفت که باعث شد بزرگان مکتب معارف خراسان به این نتیجه برسند که باید حوزه و ساحت

وحی را از حوزه و ساحت معارف بشری جدا کرد تا معارف و حیانی آسیب
نبینند. وقتی می‌دیدند معتزله، اشاعره و... تا فیلسوفان و عارفان (به ویژه
صوفیان) در برهه‌های تاریخی به تأویل‌ها و تفسیرهایی نسبت به آیات و
روایات ما دست زده‌اند و در جهت نظرات خود به استخدام آیات و روایات
پرداخته‌اند، به حفظ ناب‌بودن و زلالت آیات و روایات اقدام کردند؛ ولی نکته
اینکه آیا راه حل مکتب معارف خراسان یا تفکیکیان، راه حل نهایی و درستی
است؟ وقتی می‌گویند ما باید به ناب‌سازی آموزه‌های و حیانی بپردازیم و بدون
هیچ پیش‌انگاره‌ای به سراغ آنها برویم، مطلبی شکیل و مجذوب‌کننده است، اما
آیا شدنی است؟ آیا عارفان باور داشتند هر آنچه مطرح می‌کنند، تفسیر قرآن
است یا اینکه تأویل تطبیقی مد نظر آنها بوده است؟ آنها مقوله تفسیر را از
تأویل‌هایی این‌گونه جدا می‌کردند. نکته قابل توجه اینک نوتفکیکیان در بسیاری
موارد، مسئله‌محور و مورد‌محور پیش می‌روند؛ به جای اینکه به مبانی بپردازند
و به شیوه روش‌شناختی یا معرفت‌شناختی مباحث توجه نمایند، به موارد
اشاره می‌کنند، نه به مبانی؛ مثلاً از تأویلات و اشارات ابن‌عربی نام می‌برند و از
این راه کل فلسفه یا عرفان را به چالش می‌کشند، در حالی که اشتباهات فرد
خاص نمی‌تواند کل یک دانش یا روش معرفتی یا نگرش را زیر سؤال ببرد.
خود متفکران مکتب معارف خراسان و نوتفکیکیان، مصون از خطا و اشتباه
نبودند و خود اینان نیز با پیش‌فرض‌ها و پیش‌انگاره‌های خاصی (ناب‌سازی)
رو به آیات و روایات می‌آوردند؛ بنابراین باید میان اشتباهات و لغزش‌های
نظری و تفسیر به رأی‌ها که فیلسوفان و عارفان ما مرتکب شده‌اند و مبانی
فکری آنها تفکیک قائل شویم.

براساس مطالب پیش گفته، مکتب تفکیک واکنشی است به جریان‌های افراطی فکری و... که راه حلی ارائه داده و نه تنها این راه حل کامل و جامع نخواهد بود، بلکه خود منشأ اشکالات و مشکلات مبنایی و بنایی فراوانی شده است؛ علاوه اینکه خود نیز در برخی مواقع به آن پای‌بند نبوده‌اند.

شایان ذکر است دفاع از عقل، به معنای دفاع از فلسفه به معنای مطلق کلمه نیست؛ گرچه از فلسفه هم به عنوان رهاورد عقلی بشری دفاع می‌شود. از عرفان به عنوان رهاورد تهذیب و تزکیه نفس با سیر و سلوکی و قرارگاه وجود انسان یعنی قلب او دفاع می‌شود؛ اما کسی به یکی بودن و تطابق النعل بالنعل گزاره‌های فیلسوفان و وحی و بی‌اشکالی نظرات عرفا یا فیلسوفان قائل نیست. مغالطه‌ای که در دوران ما وجود دارد، قراردادن فیلسوفان و عرفان در برابر مکتب تفکیک به انگیزه قرار گرفتن عقل در برابر وحی است. نکته اینکه باید دفاع از عقل را کاملاً از دفاع از فلسفه جدا کرده، دفاع از شهودات قلبی را از عرفان مصطلح جدا کنیم. ما به عرفان و حکمت نیاز داریم؛ اما حکمت و عرفانی که کاملاً ناب و بدون شائبه باشد، کجاست؟ مسئله اینکه مکتب تفکیک، هرگز مکتبی کامل و همه‌جانبه را عرضه نکرد و این اشکالات از اینجا برمی‌خیزد؛ به عنوان مثال، آیا حکمت ناب و عرفان و سیر و سلوک ناب و خالص و حیانی را عرضه کرد؟ آیا انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه تاریخ و... که کاملاً از آب‌سخور وحی سیراب شده و تغذیه شوند، عرضه کرد؟ آیا آنچه را نفی می‌کند، جایگزینی شفاف و نظام‌مند ارائه می‌دهد؟ مضافاً اینکه آیا در حوزه‌های جدید فکری - معرفتی، از جمله تولید علوم اسلامی - انسانی، می‌تواند نقش‌آفرین باشد؟ به همین دلیل ما انگیزه و کارکردهای مکتب تفکیک را مورد نقادی، سنجش و ارزیابی قرار